

بازخوانی برهان صدیقین از منظر علامه طباطبائی و نقد و بررسی اشکال استاد فیاضی بر این برهان

حامد کمیجانی^۱

چکیده

در برهان صدیقین، فیلسوف با مطالعه مطلق واقعیت درصدد اثبات واجب الوجود است. علامه طباطبائی با توجه به ضرورت ازلی واقعیت عینی و در بستر جریان برهان این ملازمات، به وجوب ذاتی آن منتقل گشته است؛ بنابراین علامه از آنجا که به ضرورت ازلی واقعیت عینی و وجوب ذاتی آن قائل است، تحقق واجب الوجود را بدیهی می داند که بر همین اساس وجود واجب را به عنوان نخستین مسئله فلسفی می توان مطرح کرد. همچنین با توجه به تقریر علامه، واقعیت عینی، حقیقتی احدی و یگانه بوده و ماسوای او حقایقی ربطی اند که در طول آن حقیقت واحد و به عنوان مظاهر این حقیقت یگانه و به نحو غیرمتنازع از آن، واقعیت دار گشته اند. در مقاله حاضر قصد داریم با بهره گیری از روش تحلیلی توصیفی، تقریری نوین از برهان صدیقین علامه طباطبائی ارائه کنیم و به ارزیابی اشکال استاد فیاضی بر این برهان و برخی تقریرهای ناصواب از آن بپردازیم.

واژگان کلیدی: برهان صدیقین، اصل ثبوت واقعیت، ضرورت ازلی، امکان ماهوی، واجب الوجود، علامه طباطبائی.

تاریخ تأیید: ۱۴۰۳/۶/۲۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۶/۳

۱. دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه بین المللی اهل بیت (nawrozalirohani437@gmail.com).

مقدمه

اثبات وجود خداوند همواره یکی از دغدغه‌های فیلسوفان مسلمان و متکلمان بوده است. در این میان اقامه برهانی که یقینی باشد و از وسائط کمتری بهره ببرد، بر سایر براهین ترجیح دارد. برهان صدیقین، برهانی است که در آن مستدل می‌کوشد با مطالعه مطلق واقعیت که اصل ثبوت آن بدیهی است، وجود خداوند را اثبات نماید؛ بنابراین اگر تمامی مخلوقات، معدوم نیز فرض شوند، این برهان همچنان منتج قلمداد می‌شود. همچنین در برهان صدیقین از آنجا که با مطالعه برخی خواص واقعیت به تحقق وصف دیگر آن یعنی وجوب، استدلال می‌شود، این برهان از سنخ برهان این ملازمات بوده و مفید یقین محسوب می‌شود؛ به همین جهت برهان صدیقین بر دیگر براهین اثبات وجود خداوند ترجیح دارد و اندیشمندان حوزه معارف کوشیده‌اند تقریرهای گوناگونی از آن ارائه دهند. این سینا نخستین اندیشمندی است که نام برهان خویش را که در آن بر اساس اصل ثبوت واقعیت عینی، به اثبات واجب پرداخته بود، برهان صدیقین نامید. پس از او ملاصدرا کوشید بر اساس ثبوت واقعیت عینی، وجود خداوند را اثبات نماید. تفاوت این دو فیلسوف آن است که شیخ بر اساس خارج نبودن واقعیت عینی از دو وضعیت وجوب و امکان، به دنبال اثبات وجود خداوند است، ولی صدرالمتألهین بر اساس اصالت وجود و حقیقت واحد و تشکیکی بودن واقعیت خارجی، در صدد اثبات واجب می‌باشد. در میان اندیشمندان معاصر علامه طباطبائی^۱ صرف تأمل در اصل ثبوت واقعیت و ضروری بودن آن را برای تصدیق وجود واجب کافی می‌داند؛ بر همین اساس از دیدگاه وی نیازی به استفاده از قواعدی همچون «خارج نبودن موجود از دو وضعیت وجوب و امکان»، «نیازمندی ممکن به علت فاعلی» یا اصولی همچون «اصالت وجود» و «تشکیک وجود» نیست؛ به همین دلیل تقریر ایشان بر سایر تقریرات ترجیح و مزیت دارد و دارای خصایصی است که دیگر تقریرها تهی از آن خواص اند. در مقاله حاضر قصد داریم تقریری نو از برهان علامه ارائه کنیم و به نقد و بررسی اشکالی که برخی از اساتید فن بر این برهان وارد کرده‌اند و نیز ارزیابی تقریری که ایشان در جهت تصحیح کلام علامه ذکر کرده‌اند، بپردازیم. سپس در بستر سنجش برهان علامه با تقریر سینوی از برهان صدیقین، خواص و ویژگی‌های برهان علامه را که سبب مزیت آن نسبت به دیگر براهین صدیقین گشته است، احصا نماییم.

پرداختن به برهان علامه و ارائه تقریری متقن از این برهان، بدین جهت امری ضروری قلمداد می‌شود که مطابق این برهان، اصل وجود خداوند مسئله‌ای بدیهی محسوب می‌گردد و دیگر نیازی

به استفاده از اصطلاحات فلسفی و علمی نیست، بلکه صرف تنبیه بر بطلان ناپذیری واقعیت عینی برای تصدیق به واجب الوجود بودن آن کافی است. به تعبیر دیگر برهان علامه افزون بر یقینی بودن، واجد مؤلفه بدهت نیز می‌باشد؛ به همین دلیل ارائه تقریری مستحکم از برهان علامه، دستاوردی ارزشمند و بدیع برای اندیشمندان حوزه معارف محسوب می‌شود؛ زیرا بر این پایه وجود واجب تعالی بی‌نیاز از استدلال است و بیان علامه تنبیه بر این مسئله بدهی محسوب می‌شود.

تبیین برهان علامه و دفع اشکال وارد بر آن همواره مورد توجه محققان بوده و مقالات متعددی در این باره به رشته تحریر درآمده است، ولی به نظر می‌رسد پاسخ ایشان در دفع اشکال مطرح شده ناصواب باشد؛ زیرا در تحقیق حاضر در ضمن ارائه تقریری نو از بیان علامه، پاسخی بدیع به اشکال مذکور داده شده است.

۱. انحاء براهین اثبات وجود خداوند

در فلسفه اسلامی وقتی از خداوند سخن به میان می‌آید، مقصود موجودی است که واجب بالذات می‌باشد. معنای این سخن آن است که مفهوم موجود بدون حیثیت تقییدیه و تعلیلیه از وجود خداوند انتزاع می‌شود؛ بر خلاف وجود ممکنات که با حیثیت تعلیلیه، منشأ انتزاع و مصداق حمل مفهوم موجودند؛ در واقع بر خلاف ماهیت ممکنات که با حیثیت تقییدیه منشأ انتزاع و مصداق حمل مفهوم موجودند (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۸۶). بی‌نیازی ذات الهی از غیر در اصل تحقق و ثبوت، امری است که در متون دینی بر آن تأکید شده است و فلاسفه مسلمان با توجه به این ویژگی برای اشاره به ذات خداوند از اصطلاحاتی همچون واجب بالذات بهره می‌برند.

بنابراین براهین اثبات خداوند در صدند واقعیتی را در وعاء خارج اثبات نمایند که به حسب ذاتش و بدون ملاحظه غیر مصداق مفهوم موجود بوده و ثبوت و تحقق، امری ضروری برایش تلقی می‌گردد. این براهین در یک تقسیم‌بندی کلی به سه دسته تقسیم می‌شوند:

الف) براهین وجودی: در آنها از صرف مفهوم و تعریف خداوند در ذهن، وجود او در عین اثبات می‌گردد. این براهین فقط با وساطت تعریف خداوند در ذهن او را در خارج اثبات می‌کنند و مستدل به طور صریح یا مضمراً تعریف خداوند و کمال مطلق بودن یا واجب بودن او را مفروض می‌گیرد و بیان می‌نماید که اگر مفهوم کمال مطلق یا واجب مصداق نداشته باشد، لازم می‌آید که کمال مطلق یا واجب بالذات، کمال مطلق یا واجب بالذات نباشد که نوعی تناقض و محال است؛ بر این اساس در این نوع از برهان بی‌آنکه به

هیچ واقعیت خارجی استناد شود، وجود خداوند با بهره‌گیری از مفهوم کمال مطلق بودن یا واجب بالذات بودن او و با تکیه بر اصل امتناع تناقض، ثابت می‌گردد (عبودیت، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۱۶۶).

خاستگاه این نوع از برهان، فلسفه غرب است. برهان وجودی از قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری) در میان متفکران و حکیمان اروپا مطرح گردید. مبتکر این برهان، آتسلم بود. آتسلم در جست‌وجوی دلیل قطعی بر وجود خداوند بود و از آنجاکه به تصدیق صرف خرسند نمی‌شد، به دنبال دلیلی قطعی بود. او سرانجام به برهانی دست یافت که بعدها برهان وجودی نامیده شد. آتسلم از تعریف خداوند به کمال مطلق، به وجود عینی او منتقل می‌شود و بیان می‌کند که موجود نبودن خداوند با کمال مطلق بودنش در تعارض است.

برهان وجودی آتسلم ازسوی دسته‌ای از فیلسوفان مغرب زمین مورد نقد قرار گرفت. این اشکالات سبب شد برهان وجودی در فلسفه غرب دلیلی منسوخ شده و غیرقابل اتکا تلقی گردد.

در فلسفه اسلامی محمدحسین غروی اصفهانی مبدع برهان وجودی محسوب می‌گردد. او با تکیه بر واجب بالذات بودن خداوند بیان می‌کند که موجود نبودنش با واجب بالذات بودنش سازگار نیست (غروی اصفهانی، [بی‌تا]، ص ۷۱). تقریر مرحوم اصفهانی نیز ازسوی متفکران جهان اسلام مورد نقض و ابرام قرار گرفته است. برخی اندیشمندان تقریر او را همسان با بیان آتسلم می‌پندارند و نقدهایی را در این باره مطرح می‌کنند و برخی نیز آن را قابل دفاع می‌دانند.

ب) براهین مخلوق‌محور: در آنها با وساطت وجود مخلوق، وجود خداوند در خارج اثبات می‌شود. بر خلاف براهین وجودی که مفهوم‌محورند، این دست از براهین با تکیه بر واقعیت خارجی غیرخداوند، درصدد رفع تردید از وجود او می‌باشند. در براهین مخلوق‌محور همواره قسم خاصی از موجود مد نظر قرار دارد؛ مثلاً بیان می‌شود که «ممکن بالذاتی هست» یا «حادثی هست» یا «متحرکی هست» و... وجه مشترک تمامی این گزاره‌ها آن است که در موضوع آنها وصفی به کار می‌رود که فقط بر غیرخداوند صادق است. اکنون در این براهین، مستدل درصدد تبیین استلزام میان وصف مذکور و وجود خداوند می‌باشد، وگرنه خود آن وصف یا بدیهی یا قریب به بدیهی محسوب می‌گردد (عبودیت، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۱۷۴).

ج) براهین صدیقین: در آنها با وساطت مطلق واقعیت خارجی، وجود خداوند اثبات می‌شود؛ بنابراین اگر وجود غیرخداوند نیز انکار گردد، باز با اتکا به این براهین، وجود او اثبات می‌شود؛

براین اساس در براهین مذکور، نه به وجود خداوند استناد داده می‌شود تا مصادره به مطلوب لازم آید و نه به وجود مخلوق نظر افکنده می‌شود تا برهان از نوع مخلوق محور محسوب گردد؛ پس اینکه موجود مفروض چه قسم موجودی است، دخالتی در اثبات خداوند ندارد. این امر بدان معناست که مستدل در این براهین، درصدد تبیین استلزام میان مطلق موجودیت و وجود خداوند است، وگرنه اصل اینکه واقعیتی در وعاء خارج تحقق دارد، امری بدیهی و بین تلقی می‌شود (صدرالمتألهین، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۸۲). باید توجه داشت که در برهان صدیقین نیز می‌توان پس از فرض مطلق واقعیت، به ویژگی‌های مخلوق استناد کرد و از آن ویژگی‌ها در مسیر اثبات خداوند بهره برد؛ زیرا مناط این برهان آن است که بر مبنای تحقق مطلق واقعیت - نه وجود مخلوقی با ویژگی خاص - شکل گرفته باشد و با فرض انکار تحقق عینی مخلوقات، باز همچنان مثبت وجود خداوند محسوب گردد، وگرنه صرف وجود استلزام میان مخلوق و خداوند و استناد به آن باعث نمی‌شود برهان به کار گرفته شده از نوع براهین مخلوق محور محسوب شود.

۲. برهان صدیقین از منظر علامه طباطبایی*

علامه در کتب و نوشته‌های فلسفی خویش به تقریر این برهان پرداخته است. او در تعلیقه *أسفار أربعه* بیان می‌کند که واقعیت هستی، واقعیتی است که با آن سفسطه را رد می‌کنیم و می‌یابیم که هر موجود باشعوری ناگزیر از اثبات آن است و زوال آن را نمی‌پذیرد. حتی اگر فرض کنیم واقعیت زایل گشته است، در فرض بطلان و زوال نیز آن را تصدیق کرده‌ایم؛ یعنی اگر زوال و بطلان تمامی واقعیت‌ها را در لحظه‌ای یا مطلقاً در هر زمانی فرض نماییم، در این صورت هر واقعیتی واقعاً باطل و زایل شده است، نه به طور مجازی و وهمی. همچنین اگر سفسطایی اشیا را موهوم می‌پندارد یا در واقعیت آنها شک می‌کند، نزد او واقعاً اشیا موهوم و مشکوک‌اند؛ یعنی واقعیت از آن رو که مرفوع است، ثابت می‌باشد و چون اصل واقعیت ذاتاً عدم و بطلان را نمی‌پذیرد، پس واجب‌الوجود بالذات است. بدین ترتیب واقعیتی که واجب‌الوجود بالذات است، اثبات می‌شود (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۱۵-۱۴). علامه در اصول فلسفه نیز بیانی مشابه دارد. وی در آنجا از نفی ناپذیری واقعیت هستی سخن می‌گوید و بیان می‌کند که واقعیت هستی بدون هیچ قید و شرطی واقعیت هستی است و با هیچ قید و شرطی لاواقعیت نمی‌شود و چون هر جزء از اجزاء عالم، نفی را می‌پذیرد، عین همان واقعیت نفی ناپذیر نیست، بلکه با آن واقعیت، واقعیت‌دار می‌شود و بی‌آن از هستی زایل می‌گردد؛

بنابراین جهان و اجزای آن در واقعیت داربودن خویش تکیه بر واقعیتی دارند که عین واقعیت بوده و به خودی خود واقعیت است (طباطبایی، ۱۳۸۹، ج ۵، ص ۱۱۶-۱۱۷).

۲-۱. تقریر منطقی برهان صدیقین علامه طباطبایی *

تقریر منطقی برهان علامه بدین شرح است:

(الف) واقعیت، ذاتاً بطلان و نیستی نمی پذیرد.

(ب) هر امری که ذاتاً بطلان و نیستی نپذیرد، واجب الوجود بالذات است؛ نتیجه اینکه واقعیت، واجب الوجود بالذات است.

۲-۱-۱. تبیین مقدمه نخست

مقدمه نخست بدیهی محسوب می شود. این مقدمه از گزاره «واقعیت واقعیت است» یا «واقعیت موجود است» سرچشمه می گیرد که قضیه ای بدیهی می باشد. موجودبودن و واقعیت بودن واقعیت، قضیه ای واقع نما و بدیهی محسوب می شود (همو، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۲۵). هرچند این قضیه بیش از ضرورت ذاتی را تبیین نمی کند و فقط روشن می کند که واقعیت تازمانی که موجود است، بطلان و نیستی نمی پذیرد؛ بر همین اساس علامه برای تبیین مقدمه نخست بیان می نماید که از فرض عدم و رفع واقعیت، اثبات آن لازم می آید؛ توضیح آنکه اگر گزاره «هیچ واقعیتی موجود نیست» صحیح باشد، از صحت آن ثبوت واقعیت لازم می آید؛ زیرا در صورت صحت گزاره مذکور، محکی آن یک امر واقعی خواهد بود که با قضیه «هیچ واقعیتی موجود نیست» از آن خبر داده می شود (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۱۴-۱۵)؛ بنابراین هرگاه فرض کنیم واقعیت واقعاً واقعیت ندارد و عدم فراگیر است، یا در واقعیت داربودن واقعیت واقعاً شک داشته باشیم، در همین فرض خود، فهم واقعی و صادقی داریم که آن را مطابق با واقع می دانیم. به تعبیردیگر واقع را ظرف تحقق محکی فهم خویش تلقی می کنیم؛ بنابراین از فرض رفع واقعیت، ثبوت آن لازم می آید؛ بر همین اساس علامه معتقد است انکار واقعیت ممکن نیست و اگر کسی از روی غرض ورزی، حق را منکر شود یا در آن شک روا دارد، این انکار و شک او لفظی است (طباطبایی، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۱۶). نفی ناپذیری واقعیت به معنای ضرورت ازلی آن بوده و مقصود از ضرورت ازلی آن است که موجودیت بدون هیچ گونه قید و شرطی - حتی شرط تحقق موضوع - برای واقعیت، ثابت است و واقعیت، ذاتاً بطلان و نیستی نمی پذیرد.

۲-۱-۲. مقصود از واژه «واقعیت» در مقدمه نخست

باید توجه داشت مقصود از واقعیت، واقعیت فی الجمله و اصل واقعیت است، نه واقعیت بالجمله؛ چراکه اولاً، آنچه مرز فلسفه و سفسطه به‌شمار می‌آید و صف واقع‌گرایان را از شک‌گرایان جدا می‌سازد و انکارناپذیر تلقی می‌شود، واقعیت فی الجمله است، نه واقعیت بالجمله (نبوی، ۱۳۸۹، ص ۲۱۶). ثانیاً، کل واقعیت و مجموعه هستی دارای وجودی حقیقی و منحاز نیست تا بخواهد دارای وصفی خارجی همچون ضرورت ازلی باشد.

برخی اساتید فن در مقام پاسخ به این اشکال بیان می‌کنند که کل در خارج هست، ولی هستی آن عین هستی کثرات است. کثرتهای وجودی در عین کثرت، یک حقیقت نفی عدم دارند و همه را چون از درون بشکافی، هستی‌اند و جز وجود و هستی چیزی نیستند؛ بنابراین یک هستی داریم که در مقابل نیستی است، اگرچه خود هستی گوناگون بوده و جلوه‌های متعددی دارد؛ بنابراین مقصود از کل واقعیت، همان واقعیت آحاد و کثرات وجودی می‌باشد (فیاضی، ۱۳۷۵، ص ۶۰).

ایشان در ادامه مطالب خود و در مقام تقریر برهان علامه، بیان می‌کنند که مجموع و کل وجودات که همان واقعیت بالجمله است، دارای ضرورت ازلی می‌باشد؛ زیرا ضرورت تحقق آن مشروط به شرط و قیدی نیست. این مسئله بدین علت است که بیرون از دایره هستی چیزی نیست تا قید و شرط باشد. اکنون باتوجه به ضرورت ازلی کل هستی درمی‌یابیم که در میان وجودات، وجودی است که از ضرورت ازلی برخوردار می‌باشد و مابقی وجودات بر گرد سفره فیض او نشسته‌اند (همان). این پاسخ و تقریر از برهان علامه، صحیح به‌نظر نمی‌رسد؛ چراکه وقتی «کل» دارای وجودی منحاز از آحاد نباشد، دارای ضرورت وجودی منحاز هم نخواهد بود؛ بنابراین سخن از ضرورت ازلی آن در خارج و منتقل شدن از آن به وجودی که دارای ضرورت ازلی است، ناصواب خواهد بود. علاوه بر این علامه سخن را با اصل واقعیت آغاز می‌کند و در ادامه همان را واجب‌الوجود می‌شمارد:

این واقعیت و هستی که فیلسوف در برابر سوفسطی و شکاک اثبات می‌کند، ثابت است و هرگز بطلان نمی‌پذیرد ... ولی هریک از این پدیده‌های واقعیت‌دار که در جهان مشاهده می‌کنیم، دیر یا زود واقعیت را از دست می‌دهد و نابود می‌شود و از اینجا روشن می‌شود که جهان مشهود و اجزای آن، خودشان عین واقعیت (که بطلان‌پذیر نیست) نیستند، بلکه به واقعیتی ثابت تکیه داده و با آن واقعیت، واقعیت‌دار می‌شوند ... ما این واقعیت ثابت بطلان‌ناپذیر را واجب‌الوجود، خدا می‌نامیم (طباطبایی، ۱۳۷۸، ص ۱۱۷-۱۱۸).

براین اساس مقصود علامه از واژه «واقعیت»، اصل واقعیت و واقعیت فی الجمله است. اصل واقعیت یعنی همان حقیقت و متن خارج که خارجی بودن عین ذات آن است و تمامی اشیا و حالات آنها در بستر ارتباط وجودی و عینی با آن، واقعیت دار تلقی می‌شوند؛ هرچند از آنجا که قابل زوال اند، عین آن یا جزء آن یا فرد آن محسوب نمی‌شوند، بلکه صرفاً روابط وجودی و اطوار و مظاهر گوناگون آن حقیقت محسوب می‌شوند؛ بنابراین اصل واقعیت از انکار آن مستلزم تناقض بوده و دارای ضرورت ازلی است و ازسویی غیر از کثرات مشهود در عالم بوده، دارای مابه‌ازای مستقلى - غیر از کثرات موجود در عالم - می‌باشد. همچنین این حقیقت از آنجا که حقیقتی صرف است، دارای وحدت ذاتی بوده و دو بردار نیست؛ زیرا صرف از هر حقیقتی دو بردار نیست (همو، ۱۳۹۹، ج ۱، ص ۵۵-۵۶)؛ پس اصل واقعیت یک حقیقت وحدانی و عینی است که به جهت برخورداری از ضرورت ازلی، واجب‌الوجود است.

۲-۱-۳. تبیین مقدمه دوم

مقدمه دوم استدلال نیز همچون مقدمه نخست، بدیهی محسوب می‌شود؛ زیرا مناط ضروری‌الوجود بودن آن است که شیء به حسب ذاتش اقتضای تحقق و ثبوت داشته باشد و عدم و بطلان نپذیرد، نه به حسب افاضه از ناحیه غیر (همو، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۴۷-۴۸). واقعیت نیز از آنجا که حقیقتی است که خارجی بودن عین ذاتش می‌باشد و همان متن تحقق و ثبوت محسوب می‌شود و ازسویی دارای ضرورت ازلی بوده و ذاتاً زوال‌پذیر نیست، واجب‌الوجود نامیده می‌شود.

۲-۲. ارزیابی اشکال وارده بر برهان صدیقین علامه طباطبایی*

یک اشکال اساسی، صحت و اعتبار برهان علامه را تهدید می‌کند که در واقع مهم‌ترین اشکال در ارتباط با برهان علامه محسوب می‌گردد. اشکال مذکور آن است که از صدق این گزاره «واقعیتی نیست» لازم نمی‌آید که موجودی در خارج محقق باشد؛ توضیح آنکه اگر سوفسطایی واقعیت را انکار نماید، واقعیت عینی را انکار کرده است، نه واقعیت نفس‌الأمری که حتی واقعیت عدم را نیز شامل می‌شود. سوفسطایی وقتی می‌گوید «واقعیت عینی نیست»؛ یعنی همه‌جا را واقعاً عدم فراگرفته است. این عدم و بطلان واقعی، یک واقعیت نفس‌الأمری است، نه یک واقعیت عینی و خارجی؛ براین اساس با انکار واقعیت عینی، واقعیت عدمی اثبات می‌شود، ولی این واقعیت عدمی یک واقعیت نفس‌الأمری است که برای اعدام فرض می‌شود و هرگز قادر نیست واقعیتی وجودی و عینی را اثبات نماید؛ پس اعتراف به واقعیت بطلان، نمی‌تواند اعتراف به حقیقتی عینی محسوب شود (فیاضی، ۱۳۷۵، ص ۶۳). بر

پایه این اشکال، بیان علامه در مورد ضرورت ازلی واقعیت، ناصواب است و واقعیت فقط دارای ضرورت ذاتی است؛ به همین دلیل تمامی کثرات مشهود در عالم، مصداق حقیقی واقعیت محسوب می‌گردند و واقعیاتی اند که تازمانی که موجودند، واقعیت‌بودن به نحو ضرورت ذاتی برایشان ثابت است.

برخی اساتید فن در مقام پاسخ به این اشکال بیان می‌کنند که موطن زوال واقعیت، جایگاه مخبر نیست تا آنکه صدق یا نفس الامر آن به واقعیت مخبر ارجاع یابد، بلکه موطن صدق همان ظرف واقعیت بوده که خبر بدان نظر دارد و مخبر چون به نفی واقعیت در آن ظرف می‌پردازد، نفی واقعی فلسفه و اثبات واقعی سفسطه، واقعیتی خواهد بود که خبر از آن حکایت می‌کند؛ بنابراین واقعیت در متن و ظرف نفی مخبر ظاهر می‌شود. پس واقعیت امری است که امکان انکار آن در هیچ فرضی وجود ندارد و از انکار آن در هر حال، صدق آن در همان حال لازم می‌آید (پارسانیا، ۱۳۹۰، ص ۸۰).

اشکال این پاسخ آن است که ظرف واقعیتی که مخبر از آن خبر می‌دهد، با ظرف واقعیتی که سوفسطایی آن را انکار می‌کند، یکسان نیست. مخبر از واقعیت عدم که یک واقعیت فرضی و نفس‌الامری است، خبر می‌دهد، درحالی که سوفسطایی واقعیت خارجی را منکر است.

برخی محققان پاسخ دیگری ذکر می‌کنند و آن اینکه نفی یک طبیعت کلی مستلزم نفی تمامی افراد اوست؛ پس با نفی واقعیت نمی‌توان تحقق هیچ‌گونه واقعیتی را پذیرفت؛ زیرا نقیض سالبه کلی، موجه جزئی است؛ براین اساس اگر با سلب کلی واقعیت، هرگونه واقعیتی تحقق داشته باشد، اجتماع نقیضین لازم می‌آید (عشاقی، ۱۳۸۷، ص ۱۰۳-۱۰۴).

اشکال این پاسخ آن است که وجه اشتراک واقعیت عینی و خارجی و واقعیت نفس‌الامری و فرضی اعدام فقط در لفظ است، وگرنه این دو هیچ سنخیت و اشتراک ذاتی ندارند تا افراد و گونه‌های مختلف یک حقیقت و یک طبیعت محسوب شوند. این مطلب بدین جهت است که واقعیت عینی بر خلاف واقعیت نفس‌الامری اعدام، خارجی بودن عین ذاتش است و ذاتاً رافع عدم محسوب می‌گردد. علاوه بر این سوفسطایی فقط درصدد انکار واقعیت عینی است و نمی‌خواهد لفظ واقعیت را به حسب تمامی اطلاقاتی که دارد - مانند اطلاق آن بر ثبوت اعتباری اعدام - انکار نماید.

به نظر نویسنده، مسئله‌ای که بر اساس آن می‌توان غبار اشکال مذکور را از استدلال علامه زدود، آن است که نفس الامر عدم و امور عدمی ریشه در وجود و امور وجودی دارد. ذهن به حسب تصویری که از هستی و واقعیت دارد، می‌تواند نیستی و عدم واقعیت را تصور و مصداقی برای آن

اعتبار نماید، یا به حسب تصویری که از وجود علت و وجود معلول و رابطه خارجی آنها دارد، می‌تواند عدم علت و عدم معلول را تصور و برای آنها مصداقی لحاظ کند و رابطه علی - معلولی میان‌شان اعتبار نماید؛ پس اگر از واقعیت عینی و امور واقعیت‌دار و روابط میان آنها خبری نباشد، از نفس الامر و ثبوت اعتباری عدم و امور عدمی نیز خبری نخواهد بود و برعکس، ثبوت نفس الامری عدم و نیستی، کاشف از ثبوت واقعیت عینی و هستی خارجی است؛ به همین دلیل این سخن که از صدق و نفس‌الامرداشتن گزاره «واقعیتی نیست»، ثبوت واقعیت عینی و خارجی لازم می‌آید، کلامی متقن و صحیح است؛ چرا که باید ابتدای واقعیت، محقق و ثابت باشد تا ذهن بتواند در ضمن تصور عدم واقعیت، برای آن مصداقی را اعتبار نماید و بدان حکم کند و از آن خبر دهد.

علامه به درستی با سنگ بنا قرار دادن واقعیت، در بستر برهان این ملازمات، از وصف ضرورت ازلی آن به وصف وجود ذاتی‌اش منتقل گشته است و با مطالعه حقایق زوال‌پذیر این عالم، حکم کرده که آنها مصداق حقیقی واقعیت عینی نیستند که به حسب ذاتش و بدون اتکا به غیر و به نحو ضرورت ازلی موجود است، بلکه حقایق و مظاهری‌اند که در بستر اتکا و ربط وجودی به آن واقعیت عینی، نه به نحو منحاز و مستقل و نه در عرض آن و نه به نحوی که عین آن یا جزء یا فرد آن قلمداد شوند، واقعیت‌دار گشته‌اند. همچنین با جریان قواعدی همچون «قاعده الواحد»، «قاعده امکان اشرف» و «اصل علیت»، وجود حقایق و مظاهر مثالی و عقلی برای واقعیت عینی نمایان می‌گردد.

۳. ویژگی‌های برهان علامه طباطبایی*

۱. علامه طباطبایی* موجودیت را علاوه بر ضرورت ذاتی، به نحو ضرورت ازلی برای واقعیت عینی ثابت می‌داند و به همین دلیل به واجب‌الوجود بودن آن منتقل می‌شود و فرض ممکن بودنش را ممتنع تلقی می‌کند، ولی ابن‌سینا از آنجا که به ضرورت ازلی واقعیت عینی پی نبرده است، از منظر او می‌توان واقعیت و وجودی مستقل و امکانی را فرض کرد که واقعیت بودن و موجود بودن، تازمانی که از ناحیه علت محقق شده است، به نحو ضرورت ذاتی برایش ثابت باشد؛ بر همین اساس ابن‌سینا از خارج نبودن واقعیت عینی از دو وضعیت وجوب و امکان و منتهی شدن آن واقعیت در صورت برخورداری از حالت امکانی، به واقعیت دیگری که واجب‌الوجود می‌باشد، سخن گفته است، ولی علامه طباطبایی* به حسب ضرورت ازلی واقعیت عینی، به واجب‌الوجود بودن آن حکم می‌کند و ممکن بودنش را ممتنع می‌داند.

۲. طبق بیان علامه، اصل وجود واجب امری بدیهی قلمداد می‌شود؛ زیرا تأمل در اصل واقعیت و ضرورت آن بدون نیاز به جریان قواعد و اصول دیگر، برای تصدیق به واجب‌الوجود بودنش کافی است، ولی مطابق بیان ابن‌سینا صرف تأمل در واقعیت عینی و ضرورتی که دارد، نمی‌تواند کاشف از وجود واجب باشد، بلکه بدین‌منظور جریان اصول دیگر همچون خارج‌نبودن موجود از دو وضعیت وجوب و امکان و نیازمندی ممکن به علت، امری ضروری محسوب می‌شود.

به‌همین دلیل علامه طباطبایی * تمامی براهین اثبات وجود واجب را تنبیهاتی برای نمایان‌ساختن یک امر بدیهی به حساب می‌آورد: «أن أصل وجود الواجب بالذات ضروری عند الإنسان والبراهین المثبتة لها تنبیهات بالحقیقة» (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۱۴-۱۵).

۳. مطابق بیان علامه، حقایق مشهود در این عالم و از جمله خود ما مصداق واقعیت عینی و صرفی که متن خارج را تشکیل می‌دهد و خارجی‌بودن عین ذاتش است و ابطال‌پذیر نیست، محسوب نمی‌شوند، بلکه همگان به‌جهت ابطال‌پذیر بودن، مظاهر گوناگون آن واقعیت عینی تلقی می‌گردند که در بستر ارتباط وجودی با آن حقیقت و در طول آن و بی‌آنکه آن حقیقت در آنها حلول یافته باشد یا ایشان جزء آن حقیقت محسوب شوند، واقعیت‌دار گشته‌اند. سرّ نفی حلول واقعیت عینی در این حقایق مشهود یا جزء‌بودن این حقایق برای واقعیت عینی، آن است که در هر دو صورت لازم می‌آید که حقایق مذکور همچون واقعیت عینی، دارای ضرورت ازلی باشند (طباطبایی، ۱۳۸۹، ج ۵، ص ۱۱۶-۱۱۷)، ولی بنا بر تقریر سینوی، ممکنات نیز همچون واجب، مصداق واقعیت عینی محسوب می‌شوند و دارای واقعیت منحازی‌اند که متن خارج را تشکیل داده و خارجی‌بودن عین ذاتش است.

۴. بر پایه بیان علامه، در نظام هستی یک واقعیت عینی محقق است که تمامی متن واقع را تشکیل می‌دهد و ماسوای او رقاییق و حقایق ربطی‌اند که به‌نحو غیرمنحاز و در طول آن واقعیت، واقعیت‌دار گشته‌اند. این امر درحالی است که طبق تقریر سینوی، واقعیت‌های متکثر و منحازی در عالم وجود دارند که هر یک به‌حسب خویش متن واقع را تشکیل داده‌اند؛ واقعیت‌های متکثری که برخی از آنها ممکن‌الوجود بوده و اصل واقعیت و وجود خویش را از واقعیت و وجود واجبی دریافت کرده‌اند.

۵. بر اساس تقریر علامه از برهان صدیقین، اثبات وجود واجب را به‌عنوان نخستین مسئله فلسفی می‌توان مطرح کرد و به‌دنبال آن از مباحثی همچون صفات واجب، افعال واجب، طبقات نظام هستی و انحاء ممکنات، هویت فقری و تعلق ممکنات نسبت به واجب و... می‌توان بحث کرد.

این مطلب بدین جهت است که علامه تقریر خویش را بر هیچ اصل و قاعده فلسفی استوار نکرده است، درحالی که این سینا برهان خویش را بر اساس تقسیم موجود، به واجب و ممکن پایه گذاری کرده و به همین دلیل پیش از اثبات واجب باید ابتدا در قالب مباحث تقسیمی موجود از تقسیم موجود به واجب، ممکن و خصایص هر یک سخن گفت.

نتیجه

براهین اثبات وجود خداوند بر سه قسم است:

- الف) براهین وجودی: براهینی که با استفاده از مفهوم خداوند در ذهن، درصد اثبات وجود او در عین اند.
- ب) براهین مخلوق محور: براهینی که به واسطه وجود مخلوقات و خصایص آنها درصد اثبات وجود خداوندند.
- ج) براهین صدیقین: براهینی که به واسطه مطالعه مطلق واقعیت خارجی و برخی خواص آن درصد اثبات وجود خداوندند.

تقریر علامه طباطبایی* از برهان صدیقین: علامه طباطبایی* با تأمل در اصل واقعیت خارجی،

برهانی اقامه کرده که تبیین منطقی آن بدین شرح است:

۱. واقعیت عینی، ذاتاً بطلان پذیر نیست؛ زیرا از سلب آن، ثبوتش لازم می آید.
۲. هر امری که ذاتاً بطلان پذیر نباشد، واجب الوجود است؛ نتیجه اینکه واقعیت عینی، واجب الوجود است.

بطلان پذیر نبودن واقعیت عینی، کاشف از ضرورت ازلی آن است و علامه بر این اساس از ضروری بودن واقعیت عینی، در بستر جریان برهان این ملازمات، به وجوب ذاتی آن منتقل گشته است؛ بنابراین از آنجا که حقایق مشهود در این عالم بطلان پذیرند، مصداق واقعیت عینی محسوب نمی شوند و صرفاً حقایق ربطی و تعلقی محسوب می شوند که در بستر ارتباط عینی و حقیقی با واقعیت خارجی، واقعیت دار گشته اند.

مقصود از واقعیت عینی همان حقیقتی است که متن خارج را تشکیل داده و خارجی بودن عین ذاتش است؛ بر این اساس مقصود، واقعیت بالجمله نیست؛ زیرا واقعیت بالجمله که به معنای مجموع واقعیت هاست، دارای وجود و ضرورت وجودی منحازگی غیر از آحادش نیست و نمی توان گفت بر خلاف آحادش دارای ضرورت ازلی بوده و این ضرورت ازلی اقتضا می کند که موجود واجب الوجودی محقق باشد.

اشکال و پاسخ: یک اشکال اساسی، صحت و اعتبار برهان علامه را تهدید می‌کند که در واقع مهم‌ترین اشکال در ارتباط با برهان علامه محسوب می‌گردد. اشکال مذکور آن است که از صدق این گزاره «واقعیتی نیست» لازم نمی‌آید که موجودی در خارج محقق باشد؛ در واقع اگر سوفسطایی واقعیت را انکار نماید، واقعیت عینی را انکار کرده است، نه واقعیت نفس‌الأمری را که حتی واقعیت عدم را نیز شامل می‌شود. سوفسطایی وقتی می‌گوید: واقعیت عینی نیست؛ یعنی همه‌جا را واقعاً عدم فراگرفته است. این عدم و بطلان واقعی، یک واقعیت نفس‌الأمری است، نه یک واقعیت عینی و خارجی؛ بنابراین با انکار واقعیت عینی، واقعیت عدمی اثبات می‌شود، ولی این واقعیت عدمی یک واقعیت نفس‌الأمری است که برای اعدام فرض می‌شود و هرگز قادر نیست واقعیتی وجودی و عینی را اثبات نماید؛ به همین دلیل اعتراف به واقعیت بطلان، نمی‌تواند اعتراف به حقیقتی عینی محسوب شود (فیاضی، ۱۳۷۵، ص ۶۳). مطابق این اشکال، بیان علامه در مورد ضرورت ازلی واقعیت، ناصواب است و واقعیت فقط دارای ضرورت ذاتی است.

به نظر نویسنده مسئله‌ای که بر اساس آن می‌توان غبار اشکال مذکور را از استدلال علامه زدود، آن است که نفس‌الامر عدم و امور عدمی ریشه در وجود و امور وجودی دارد. ذهن به حسب تصویری که از هستی و واقعیت دارد، می‌تواند نیستی و عدم واقعیت را تصور و مصداقی برای آن اعتبار نماید، یا به حسب تصویری که از وجود علت، وجود معلول و رابطه خارجی آنها دارد، می‌تواند عدم علت و عدم معلول را تصور کرده، برای آنها مصداقی را لحاظ کند و رابطه علی - معلولی میان‌شان اعتبار نماید؛ بنابراین اگر از واقعیت عینی، امور واقعیت‌دار و روابط میان آنها خبری نباشد، از نفس‌الامر و ثبوت اعتباری عدم و امور عدمی نیز خبری نخواهد بود و برعکس، ثبوت نفس‌الأمری عدم و نیستی، کاشف از ثبوت واقعیت عینی و هستی خارجی است؛ براین اساس این سخن که از صدق و نفس‌الامرداشتن گزاره «واقعیتی نیست»، ثبوت واقعیت عینی و خارجی لازم می‌آید، کلامی متقن و صحیح است؛ زیرا باید ابتدا واقعیت، محقق و ثابت باشد تا ذهن بتواند در ضمن تصور عدم واقعیت، برای آن مصداقی را اعتبار نماید و بدان حکم کند و از آن خبر دهد.

منابع

۱. پارسانیا، حمید؛ برهان صدیقین؛ مبانی و تطورات؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۰.
۲. جوادی آملی، عبدالله؛ تبیین براهین اثبات خدا؛ قم: اسراء، ۱۳۸۴.
۳. حلّی، جمال‌الدین؛ الجوهر النضید (شرح علامه حلّی)؛ قم: بیدار، ۱۳۶۳.
۴. صدرالدین شیرازی (صدر المتألهین)، محمدبن ابراهیم؛ الحکمه المتعالیه فی الأسفار العقلیه الاربعه؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱ م.
۵. —؛ الحکمه المتعالیه فی الأسفار العقلیه الاربعه؛ ج ۵، قم: طلعه نور، ۱۳۹۳.
۶. —؛ المبدء و المعاد؛ تهران: صدرا، ۱۳۸۱.
۷. طباطبائی، سیدمحمدحسین؛ اصول فلسفه و روش رئالیسم؛ ج ۱۴، تهران: صدرا، ۱۳۸۹.
۸. —؛ بداية الحکمه؛ تعلیقه علی امینی نژاد؛ تهران: انتشارات آل احمد، ۱۳۹۹.
۹. —؛ شیعه در اسلام؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۸.
۱۰. —؛ نهاية الحکمه؛ تصحیح و تعلیق غلامرضا فیاضی؛ قم: مؤسسه امام خمینی، ۱۳۹۲.
۱۱. عبودیت، عبدالرسول؛ درآمدی به نظام حکمت صدرایی؛ ج ۵، قم: مؤسسه امام خمینی، ۱۳۹۲.
۱۲. عشاقی، حسین؛ برهان صدیقین؛ دو یست و شانزده برهان به شیوه صدیقین بر هستی خداوند؛ قم: مؤلف، ۱۳۸۷.
۱۳. غروی اصفهانی، محمدحسین؛ تحفه الحکیم؛ قم: آل البيت، [بی تا].
۱۴. غزالی، محمد؛ تهافت الفلاسفه؛ تهران: شمس تبریزی، ۱۳۷۷.
۱۵. فیاضی، غلامرضا؛ گزیده الالهیات فلسفه؛ تدوین رحیق متقیان؛ [بی جا]: [بی نا]، ۱۳۷۵.
۱۶. نبوی، سعیده سادات؛ برهان صدیقین در تفکر اسلامی؛ قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۹.